

فلسفه فقه مقارن

آیت الله ابوالقاسم علیدوست

چکیده

فلسفه فقه مقارن جزو فلسفه‌های مضاف است و ناظر از بیرون آن علم به آن علم نگاه می‌کند. استاد بعد این مطلب به تاریخ علم‌الخلافت‌نویسی و فقه مقارن می‌پردازد که در آغاز، همان ردیه‌نویسی بوده است با این تفاوت که انگیزه آن ردّ و تقویت جریان خود بوده است.

این ردیه‌ها را از شافعی بر مالک داریم تا اوایل قرن چهارم افرادی مثل محمدبن احمد بغدادی و طبری و طحاوی و ابن‌وراق.

علیدوست می‌گوید ما حضور شیعه در این زمینه را از همان قرن چهارم می‌بینیم. شاید اولین کتاب در زمینه علم‌الخلافت و ردیه از شیخ مفید باشد؛ ولی آن که اثر ماندگار شد و از همه اینها مفصل‌تر و جامع‌تر بود کتاب‌الخلافت شیخ طوسی در قرن پنجم است.

استاد در تحلیل جریان‌ات تاریخی فقه مقارن به سه جریان زیر اشاره کرده است:

جریان اول: علم‌الخلافت به‌عنوان یک دانش نه روش و متد؛ جریان دوم: حرکت ردیه‌نویسی و و جریان سوم: فقه مقارن به‌منزله یک روش نه یک علم.

او در سومین جریان به فقه مقارن به‌عنوان یک روش می‌نگرد و از شاگردان فقهی آقای بروجردی به مرحوم منتظری در کتاب‌دراسات فی ولایت‌فقیه اشاره می‌کند که در موضوع ولایت‌فقیه است و ایشان از مقارنه نه به‌عنوان یک علم بلکه به‌عنوان یک روش استفاده می‌کند.

سپس استاد به ادله مخالفان فقه مقارن اشاره می‌کند: دلیل اول: ترویج باطل؛ دلیل دوم: نداشتن ثمره و اتلاف عمر؛ دلیل سوم: خطر سنّی‌زدگی و دلیل چهارم: شبیه‌شدن فقه به تاریخ.

و درنهایت هم به ادله موافقان فقه مقارن می‌پردازد که عبارت است از: کمک به فقه شیعه؛ و دلیل دوم: هم‌گرایی و دلیل سوم: حل بعضی مشکلات.

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله والصلاة والسلام على رسول الله وعلى آله آل الله و لعنة الله على اعدائهم اعداء الله اللهم صل على محمد و آل محمد واهدنا لما اختلف فيه من الحق باذنك انك تهدي من تشاء الى صراط مستقيم.
خدای بزرگ را شاکرم که توفیق داد در جمع مستطاب شما باشم. از دوستان بزرگواری که موسس این نشست بودند تشکر می‌کنم علی الله اجرهم و لله درهم.

در موضوع فلسفه فقه مقارن باتوجه به فرصت اندکی که هست، اگر خواسته باشم یک بحثی که مشبع باشد ارایه کنم سخت است ولی نکاتی را عرض می‌کنم که ان‌شاءالله آغازی برای مطالعه بعدی خودتان باشد. فقه مقارن (که البته گاهی به غلط می‌گویند فقه مقارن با کسر راء) باینکه یک واژه پر کاربستی هست اما فلسفه فقه مقارن اولین بار است که مطرح می‌شود یا اینکه خیلی کم مطرح شده است لذا بحث‌های مختلفی دارد و بحث‌هایی را که اهم می‌نماید بنده سعی می‌کنم بیان کنم ولی شما این را یک آغاز تصور کنید نه یک انجام.

تعریف فلسفه فقه مقارن

می‌دانید کلاً وقتی کلمه فلسفه به چیزی اضافه شود به آن فلسفه مضاف می‌گویند. فلسفه‌های مضاف مشخص است که بحث‌کننده درون خود آن مضاف‌الیه نمی‌رود بلکه بیرون می‌ایستد و آن را جلوی خودش می‌گذارد و به‌عنوان یک کیس یک تعین و از بیرون به آن نگاه می‌کند و در مورد آن پدیده صحبت می‌کند. مثلاً وقتی می‌گویند فلسفه فقه یعنی فقه را جلوی خودش می‌گذارد و در اطراف آن بحث‌هایی ارائه می‌دهد. لذا زمانی که می‌گوییم فلسفه فقه مقارن یعنی ما فقه مقارن را جلوی خودمان می‌گذاریم و درباره فقه مقارن صحبت می‌کنیم و معمولاً هم یک بحث‌های خاصی ارائه می‌شود.

تاریخچه فقه مقارن

من شما را به 1350 سال قبل ببرم یعنی وقتی شخصی به نام محمدبن حسن بن علی بن ابی طالب (معروف به ابن‌الحنفیه) ایشان ذهنش هدایت می‌شود یا از سر ماجراجویی یا هرچه می‌آید یک سری بحث‌های خلافی را جمع می‌کند و در اطراف اینها صحبت می‌کند. البته من نتوانستم پیدا کنم که او اثر مکتوبی داشته یا نداشته است اما اولین شخصیتی که از او نام می‌برند ایشان است. خوب می‌دانید آن زمان اختلافات فقهی بین اصحاب بوده است و ایشان می‌آید اینها را جمع می‌کند و بحث می‌کند و از آن زمان یک چیزی به نام خلافت‌ات و شاید بعداً به‌عنوان یک دانش به نام علم الخلاف درآمد.

ایشان متوفی سال 100 قمری است و این حرکت ابن‌الحنفیه سرآغازی می‌شود برای بعدی‌ها مثل محمدبن حسن شیبانی که از شاگردان معروف ابوحنیفه که متولد 131 و متوفی 189 است و عمر چندانی نداشته است. او این قصه را پیگیری می‌کند و خودش حنفی است و فقه عراق و فقه ابوحنیفه را دارد و به مدینه می‌رود که تسلط اهل حدیث است برخلاف عراق که بیشتر به قیاس تمایل دارند و مالک بن انس که فقیه مدینه است مدتی شاگردی مالک را می‌کند و بعد کتابی می‌نویسد به نام الحجّة علی اهل المدینه و در آنجا یک مقارنه‌ای می‌کند بین فقه حنفی‌ها و فقه اهل حدیث که مالکیه باشد و بعد این کتاب از آن درمی‌آید. آقای شیبانی به آنچه که ابن‌الحنفیه در قالب جمع‌آوری و تتبع کارکرده بود، حالت ردیه به او می‌دهد و دیگر آن حالت صرف تتبع و جمع‌آوری نیست که بعداً در فرهنگ اسلامی اصطلاحی به نام ردیه‌نویسی می‌آید.

ردیه‌نویسی همان علم‌الخلاف بوده است با این تفاوت که انگیزه آن ردّ و تقویت جریان خود بوده است. البته این جریان دیگر قطع نمی‌شود و بعد محمدبن ادريس شافعی که متولد 150 و متوفی 202 است می‌آید. شافعی سنگ تمام بر ردیه‌نویسی می‌گذارد طلبه موفقی بوده است از آن جهت که زرنگ بوده است اهل قلم هم بوده است و پنج تا ردّ از او در همین عمر 52 سالش می‌آید. ردّ بر احناف و ردّ بر مالک مخصوصاً چون فقه مالک آن زمان فقه غالب می‌شود و حتی منصور دوانیقی در سال 148 قمری سفری که می‌رود برای حج از مالک می‌خواهد همه را جمع کند و یک فقه بنویسد که مالک زیر بار نمی‌رود و می‌گوید چون هرکسی تابع یک مذهبی هست صلاح نیست اینها را یکجا جمع کنید اما درعین حال برای حج منصور دوانیقی دستور می‌دهد فقط مالک بن انس و ابن ماجشون فتوا بدهند. او سال 148 یعنی سال شهادت امام صادق علیه‌السلام این دستور را می‌دهد. درهرصورت شافعی این کار را توسعه می‌دهد و وقتی ردّ بر مالک می‌نویسد این در جهان اسلام خیلی صدا می‌کند. مثلاً ردّ بر ابوحنیفه نه چون ابوحنیفه فقهش تقریباً از 170 به بعد منتشر شد خودش هم که یک فرد در زندان و شلاق و سیاسی مشکل داشت با حکومت و فقهش هم بعداً مفصل توسط شیسانی و قاضی ابویوسف مطرح شد.

اینها را می‌خواهم عرض کنم این رد شافعی بر مالک ردیه‌نویسی و علم‌الخلاف را در جهان اسلام نهادینه کرد و به‌عنوان یک جریان راه انداخت. می‌آییم تا اوایل قرن چهارم که افرادی مثل محمدبن احمد بغدادی در 305 طبری در 310 طحاوی در 321 ابن وراق 329 اینها همه ردیه و علم‌الخلاف در جهان اسلام دارند. ما حضور شیعه را در این زمینه را از همان قرن چهارم می‌بینیم. شاید مثلاً من نمی‌توانم دقیقاً بگویم چون این موارد ادعای آن سخت است ولی اولین کتابی که در زمینه علم‌الخلاف و ردیه می‌شود نام برد از شیخ مفید است که متوفی 413 است به نام الاعلام بما اتفقت علیه الامامیه مرحوم سید ناصریات و انتصار و البته آنی که اثر ماندگار شد و از همه اینها مفصل‌تر و جامع‌تر بود کتاب‌الخلاف شیخ طوسی است که متوفی 460 است که قرن پنجم است.

نکته ادبی

فضای محترم توجه کنند که گاهی خود کتاب جزء اسم کتاب است مثلاً من لایحضره الفقیه غلط است. مشهد ادبیاتش همیشه خوب بوده است و درست آن «کتاب من لایحضره الفقیه» است که خود لفظ کتاب جزء اسم کتاب است و از همین نمونه است کتاب السرائر و دیدم حتی مرحوم حاج آقا بزرگ هم این دقت را نکرده‌اند.

در این قضیه ظاهراً شیخ هم کتاب‌الخلاف دارد و نه خلاف شیخ طوسی و این اوج اطلاعات شیخ طوسی را می‌رساند. این جریان هست و جلو می‌آید اما اوج نمی‌گیرد ولی دچار رخوت و سستی و مرگ مغزی

نمی‌شود و به کما نمی‌رود تا به جناب علامه می‌رسد که متوفی 706 است. یعنی قرن هفتم و هشتم ایشان مختلف را می‌نویسد البته بیشتر ناظر به اختلافات شیعه هست اما به‌رحال این منطق را دنبال می‌کند مخصوصاً در کتاب تذکرة که می‌داند متعرض مسائل سنی‌ها می‌شود. چون تذکره بعد از شرایع است که دایمی علامه آن را نوشته است و حدود 12 هزار مسئله دارد. من یک موقعی جوان بودم و حوصله داشتم دیدم حدود 12 هزار مسئله دارد. البته این تلاش خودم هست مخصوصاً که سلیقه هم مهم است که چطوری بشماریم.

علامه که خواهرزاده محقق‌حلی است در تذکره این 12 هزارتا را به 50 هزارتا می‌رساند و یک حدس بزنید که رساندن به این عدد باینکه خود علامه ربُّ النوع جوشش است ولی من حدس می‌زنم به خاطر بیان مسائل اهل سنت باشد چون آنها درگیر حکومت بودند یک‌دفعه این‌جوری اوج می‌گیرد.

سپس شهید اول این خط را دنبال می‌کند. کتاب القواعد والفوائد شهید اول در قرن نهم است. ایشان خیلی انظار سنی‌ها را نقل می‌کند. جناب شهیدثانی در کتاب‌های فقهی‌اش خیلی بروز نداده است ولی در زندگی‌اش می‌گویند فقه آنها را هم تدریس می‌کرده است چون برای امرارمعاش می‌گویند ایشان شب‌ها هیزم جمع می‌کرده است. منطقه شهید هم کوهستانی است چون بنده لبنان رفتم و دیدم خیلی منطقه سرد و کوهستانی است از این جهت شب‌ها هیزم جمع می‌کرده است و روزها می‌فروخته است و روزها مذاهب مختلف اهل تسنن را تدریس می‌کرده است چون اگر تدریس نمی‌کرد ایشان را از بین می‌بردند. ولی چیزی من ندیدم حالا دوستان یک تحقیقی بکنند ببینید شهید ثانی چیزی دارد در مورد اهل سنت یا نه.

اما بعد از شهید ثانی یعنی قرن نهم و دهم به این طرف دیگر علم الخلاف و ردیه نویسی به کما می‌رود و دچار مرگ مغزی می‌شود و دیگر اثری نداریم تا همین اواخر که در هند الفتاوی الهندیه سعی می‌کند یک مقداری وارد علم الخلاف بشود اما عملاً نمی‌شوند.

یا عثمانی‌ها وقتی می‌خواهند قانون اساسی به‌نوعی قانون مدنی‌شان را بیاورند در آن تحریرُ المجله مثلاً دستور سلطان عثمانی در قرن سیزدهم این هست که شما از همه فرقه منهای شیعه استفاده کنید و در خود مذاهب چهارگانه می‌چرخند ولی عملاً هم استفاده نمی‌کنند من در آن 1851 ماده که دارد فقه عثمانی‌ها نمی‌دانم از فقه غیر احناف هم استفاده شده یا همه از فقه احناف است.

تا اینکه مستحضرید در این قرن اخیر، یک صدایی اول از الازهر مصر بلند شد برای اینکه بیایم مذاهب را به هم نزدیک کنیم و از آن طرف که عربستان که وهابیت حاکم شد می‌دانید که فقه وهابیت فقه حنبلی است ولی حکومت عربستان آرام آرام تلاش کرد بی‌طرف حکومت کند. لذا شما الآن در عربستان می‌بینید که فقه خاصی نیست و مردمش بیشتر شافعی هستند. آل‌الشیخ حنبلی هستند و آل‌سعود هم که فقه آمریکا را دارند و راحت هستند.

در مصر و در سوریه و در سودان حرکاتی شد ولی خب به‌عنوان یک صدای علمی از الازهر بود و هم‌زمان زعامت شیعه با آقای بروجردی آن فقیه خوش‌فکر بود ایشان به این صدا جواب مثبت داد و جالب است بدانید کتاب الخلاف شیخ داشت فراموش می‌شد شاید خیلی علما نمی‌دانستند هم‌چنین کتابی هست حالا نه علمای طراز اول خیلی از فضلا نمی‌دانستند که ایشان دستور چاپ آن را می‌دهد.

تحلیل جریان‌ات تاریخی فقه مقارن

در این سیری که گفتیم ما با سه جریان روبرو هستیم تا اینجا گزارش دادیم. اما الآن تحلیلی می‌خواهیم بکنیم که سه جریان در این سیر وجود دارد:

جریان اول: علم الخلاف به‌عنوان یک دانش نه روش و متد

یک جریان آشنایی به خلاف‌ها است که دارای یک موضوع معین و مسائل مشخص به نام علم الخلاف است یعنی به‌عنوان یک دانش در اول مطرح می‌شود. چطور مثلاً می‌گوییم فلانی فقیه است فلانی رجالی هست علم فقه و رجال داریم یک عده هم خلافی بودند البته اسمشان را من نمی‌دانم چه می‌گفتند لابد خلافتیون می‌گفتند. لذا به‌عنوان یک دانش که عده‌ای متخصص آن هستند نه به‌عنوان یک روش و متد.

جریان دوم: حرکت ردیه‌نویسی

جریان دوم از حالت علم خارج می‌شود در مطالعات آدم به این مطلب می‌رسد که اول علم الخلاف بوده است و بعد ردیه. اما ردیه این است که یک نفر برود چهارتا نظر پیدا کند و بعد رد کند و مذهب خودش را تأیید کند. این به نظر من نباید به آن علم گفته شود و این یک حرکت و یک تلاش است نه علم. مثلاً فقیه جزء کارهایی که می‌کند این است که مثلاً بحث سه طلاق در یک مجلس که باطل هست را فقیه ثابت می‌کند که این حرف اهل تسنن باطل هست و اتفاقاً در مصر همین‌گونه شد و این را از مذهب شیعه گرفتند و قانون مصر گفت سه طلاق در یک مجلس نافذ نیست که این از آثار مقارنه بود.

جریان سوم: فقه مقارن به‌منزله یک روش

حداقل در خیلی از زمان‌ها یک روش بوده است و امروزه وقتی می‌گویند فقه مقارن البته منظور روش هست و این تعبیر کلمه دقیق نیست چون در واقع منظور روش است و به‌عنوان یک متد مطرح است. مثلاً شما ببینید فقه آقای بروجردی خیلی نتوانست این روش خود را نشان دهد اما بعضی از شاگردان ایشان مثل مرحوم منتظری در کتاب دراسات فی ولایت فقیه را ببینید که یک کتاب چهارجلدی در موضوع ولایت فقیه است. ایشان نه به‌عنوان یک علم بلکه به‌عنوان یک روش استفاده می‌کند که طرفداران و مخالفان جدی دارد و الآن در دوران ما شمایی که دارید این فقه مقارن را درس می‌گیرید به‌عنوان یک دانش نگاه نمی‌کنید بلکه یک

روش هست که البته این روش طرفدارانی دارد مثل آیت‌الله بروجردی و شاگردانشان و مخالفانی دارد مثل بعضی علمای نجف و قم که بشرط لا بودند که نباید نظر سنی‌ها را مطرح کرد.

فقه مقارن غلطی رایج و مشهور

ابتدا این تذکر را بدهم که این کلمه فقه مقارن درست نیست. فقه را هیچ‌وقت به روش اضافه نمی‌کنند فقه، فقه است اما دو روش در این باب وجود دارد:

1. روشی که عده‌ای معتقدند که حتماً باید در فقه مقارنه باشد؛ زیرا یک مصلحت تحسینی و تکمیلی ممکن است داشته باشد نه اینکه لزوماً این‌گونه باشد؛
2. روش دیگر می‌گوید اصلاً این سمّ است ولی منظور روشن هست.

جواز و عدم جواز مقارنه در فقه

حالا برویم سراغ این بحث که آیا فقه مقارن کار درستی هست یا نه؟ فقه مقارن می‌گوییم مقارن با چی مراد است؟ مقارن با حقوق؟ مثلاً یکی بیاید فقه ما را با حقوق موضوعه مقایسه کند یا حقوق جمهوری اسلامی یا با کشوری خارجی. اصلاً مقارن با حقوق ایران یا با قانون حقوق به‌عنوان گزاره‌هایی که ممکن است قانون شده باشد یا نشده باشد. اما بیشتر وقتی می‌گویند فقه مقارن یعنی مقارن با مذاهب فقهی اربعه اهل سنت و ظاهراً شما هم که در اینجا درس می‌خوانید مقارن با اهل سنت است. البته آنها می‌گویند مذاهب اربعه اما از چهارتا دیگر بیشتر شده است چونکه آنها به سمت انفتاح باب اجتهاد رفتند و دیگر چیزی به نام انسداد باب اجتهاد نمی‌شناسند. این فقه مقارن با مذاهب فقهی اهل تسنن موافقان و مخالفانی دارد و گاهی هم در بحث‌های سیاسی و اجتماعی کشیده می‌شود که آن وقت خطرناک می‌شود مثلاً در پاکستان بمب‌گذاری می‌شود، آن وقت در قم به فقه مقارن حمله می‌شود!

ادله مخالفان فقه مقارن

بعضی‌ها مخالف‌اند که ما از طول چندسال این مطالب را درآورده‌ایم. از مخالفان چند دلیل دیده‌ایم حتی یک مصاحبه‌ای از یکی از علمای مشهد هست که الآن همراه من هست که معمولاً مخالفان به سه نکته تمسک می‌کنند و اخیراً یک آقایی یک مطلبی را گفته که من می‌توانم بگویم نکته چهارم.

دلیل اول: ترویج باطل

این، ترویج باطل است و یعنی چه حوزه‌ها که سهم امام زمان علیه‌السلام را بدهند فقه شافعی بخوانند! اصلاً فقه ما کجا و فقه آنها کجا!

دلیل دوم: نداشتن ثمره و اتلاف عمر

اتلاف وقت و بی‌ثمر است! ثم ماذا بعد هذا؟ شما حالا فقه اهل سنت را خواندید می‌خواهید عمل کنید چون آن براساس استصلاح و استحسان و سد ذرایع عمل می‌کند و من شمردم گاهی تا چهل و شش منبع برای فقه آنها پیدا کرده‌ام. لذا این قول می‌گویند فایده ندارد نه اینکه ترویج باطل باشد.

دلیل سوم: خطر سنی‌زدگی

بعضی‌ها می‌گویند خطر افتادن در ورطه سنی‌زدگی است چون شما وقتی هرروز بگویید امام صادق علیه‌السلام این حرف را فرمودند ابوحنیفه و شافعی و حنبلی این حرف را گفته‌اند ناخودآگاه یک یکسان‌نگاری بین این افراد با معصوم سلام‌الله‌علیه برای شما پیدا می‌شود و بعد ممکن است طلبه نتواند صحیح و سقیم را جدا کند. الآن در قم، طلبه در سطح سه نمی‌تواند پایان‌نامه مقارن بردارد چون صحیح و سقیم را دقیق تشخیص نمی‌دهد و معمولاً آدم ناشی هم تابع آخرین حرف هست چون نمی‌تواند رد کند و این نکته‌ای مهم است.

دلیل چهارم: شبیه‌شدن فقه به تاریخ

اصلاً فقه را از فقه‌بودنش خارج می‌کند و به بروجردی اشکال می‌کنند که فقه ایشان تاریخ بوده و حتی از یکی از علما نقل می‌کنند که از مراجع محترم بوده و گفته است که من سال‌ها درس آقای بروجردی می‌رفتم بعد رفتم نجف و درس آقای خویی را که دیدم گفتم این فقه است نه آن!

این در مصاحبه‌ای اخیراً چاپ شده است و این حرف اگر درست باشد چون درس آقای بروجردی یک مقداری فقه اینها و سیر تاریخی انظار آنها و اینکه این نظر در چه فضایی آمده است بوده است را مطرح می‌کند. لذا وقتی نجف پیش آقای خویی تلمذ می‌کند می‌گویند این فقه است و لذا فقه مدرسه‌ای، این فقه بروجردی را اصلاً قبول ندارد و درک نمی‌کند. به هر صورت شما مطالعه کنید شاید به یک‌سری چیزهایی درباره مخالفان فقه مقارن به‌عنوان یک روش بر بخورید.

ادله موافقان فقه مقارن

درمقابل برای جریان فقه مقارن، موافقانی هم داریم که اینها به ادله‌ای تمسک می‌کنند؛ مانند:

دلیل اول: کمک به فقه شیعه

می‌گویند فقه مقارن در رسیدن فقیه شیعه به حقیقت کمک می‌کند. یعنی معتقدند فقه ما حتی روایات ما ناظر به فقه و احادیث آنهاست و لذا گاهی جنبه ایضاحی دارد که اگر آن جنبه نباشد شاید شما نتوانید نقاط مبهم را استفاده کنید. من سال گذشته بود در بحث مکاسب محرمه یا سال قبل‌ترش در بحث کذب در بعضی ادله کذب مرد به همسرش آمده است اما وقتی کسی این را بخواند به نظر شما در ذهنش نمی‌آید کذب زن به همسرش چطور خب این را ما نداریم اما سنی‌ها دارند و از پیامبر نقل می‌کنند و آیا این کذب مطلق است یا منوط به شرایط خاصی است. یعنی الآن نمی‌تواند خواسته همسر را برای خرید فلان چیز اجابت کند و حواله می‌دهد به بعد ولی قصد خرید هم ندارد چون اولین پولی که دستش بیاید باید قسط وام را بدهد.

ببینید این در روایات سنی‌ها آمده است برای جاافتادن زندگی. به نظر شما نباید از این مقارنه استفاده کنیم و این جمله‌ای که از آقای بروجردی معروف است که فقه ما حاشیه بر فقه اهل تسنن است و عده‌ای قسم خوردند که این حرف را از ایشان شنیده‌اند و عده‌ای سخت در مقام ردّ این حرف هستند این همه زحمت ندارد. یعنی چه مشکلی دارد حاشیه به معنی تابع که نیست ابداً اصلاً و گاهی حقیقت را کشف می‌کنید و بعضی وقت‌ها نمی‌فهمید مطلب را و گاهی هم اصلاً جنبه ایضاحی ندارد.

دلیل دوم: هم‌گرایی

یک بحثی هم اخیراً مطرح شده است و آن هم‌گرایی حقوقی است که بنده مطرح کردم و در سایت‌ها و خبرگزاری‌ها هم آمده است. این فرضیه می‌خواهد بگوید در تقریب مسلمانان همش به سمت بحث‌های کلامی می‌رویم اما آیا می‌توانیم یک وحدت البته من تعبیر به وحدت نکردم به اتحاد هم نکردم بلکه گفتم هم‌گرایی که کف این تقریب است. آیا هم‌گرایی حقوقی بین مسلمانان امکان دارد؟

نظر من این است که این بهتر جواب می‌دهد تا آن بحث‌های کلامی چون مرغ هر دوی ما، یک پا دارد و ما هرگز حاضر نیستیم امامت انتخابی را قبول کنیم و آنها هم حاضر نیستند امامت انتصابی را قبول کنند اما در بحث‌های حقوقی به نظرم زمینه دارد و این به پشتوانه این هست که بنده هزاران صفحه از اصول اینها از فلسفه فقه اینها را دیده‌ام و خیلی ما می‌توانیم به هم نزدیک شویم. البته خود آنها هم بعضی‌شان نمی‌فهمند بزرگان‌شان آنچه گفتند ولی وقتی نزدیک می‌شوید می‌بینید ما به شکل دیگری گفتیم.

این کتاب فقه المصلحه را اگر ببینید مخصوصاً در پیوست‌هایش من بحث کرده‌ام یا بحث مقاصد افراد بدون مطالعه می‌خواهند رد کنند و حل مسائل مثلاً بعضی مسائل حکومتی را می‌توان از فقه آنها استفاده کرد و بومی شیعی‌اش کرد و من فقط گزارش دادم.

مانند بحث راه‌های مقارنه یا ابزارشناسی مقارنه کدام است و اگر گفتیم فقه مقارن حرکت مبارکی هست به شرطی که آن آسیب‌ها حل بشود حالا چه کار باید کرد؟ آیا باید از فقه شروع کرد یا از اصول؟

خب معلوم است که از فقه. نظر فقهای شیعه را هم بگویید، نظر فقهای سنی را هم بگویید. یا باید اصول‌مان را عوض کنیم کما اینکه بعضی‌ها این را می‌گویند که باید اصول عوض شود و اگر بخواهد فقه مقارن روی دهد بحث‌های کلامی چطور چون او به سنت غیر پیامبر اعتقادی ندارد اگرچه به عمل اصحاب و صحابه و تابعین و فقه اهل مدینه و کوفه کشیده شده است. به نظر من از همه اینها مهم‌تر بحث‌های فلسفه فقه هست مثل استحسان، سد ذرائع و مثل مقاصد الشریعة و اینهایی که معمولاً در مصادر اهل سنت آمده است و رفتار شیعه چگونه است و ما در کتاب‌مان نشان دادیم که چطور می‌شود این مقارنه از فلسفه فقه مقارن محقق می‌شود و همین روش‌شناسی مقارنه خودش یک مسئله مستقلاً هست.

دلیل سوم: حل بعضی مشکلات

الحمد لله رب العالمين.

س: بالاخره اول علم الخلاف بوده بعد ردیه نویسی یا عکس آن؟

ج: بحث مهمی نیست و ثمره مهمی ندارد چون اگر بگوییم از ابن الحنفیه شروع شده، خب آن جمع کرده و علم الخلاف هست حتی شیانی هم و شافعی هست که ردیه دارد اما از غزالی دیدم که اول ردیه را مقدم می کند اما مهم این است که مقارن روش هست نه علم و این حرفها مقدمه بود.

س: اینکه فرمودید فقه شیعیه تقریباً حاشیه بر فقه اهل سنت هست یعنی چه مثلاً روایات اهل سنت یا فتاویشان را در حد تقیید بر فقه شیعیه می پذیریم؟

ج: من این حرف را نگفتم این جمله از آقای بروجردی معروف است و بعضیها مثل آقای گرامی تأکید می کنند که ما شنیدیم بعضیها هم مثل نوه ایشان می گویند نه هم چنین جمله ای صحیح نیست و اخیراً هم آن عالم مشهد انکار می کند. اما اینکه بگوییم فقه شیعیه ناظر به فقه اهل سنت هست در کتابی که در حال نگارش آن هستیم به نام «روش شناسی اجتهاد» نتیجه گرفتیم ناظر هست و ممکن است حالت تفسیری پیدا کند و تفسیر غیر تقیید است چون تقیید مال جایی است که اطلاق منعقد بشود و بعد قید بخورد اما بعضی وقتها نباید از جاده انصاف خارج شد چون روایات سنی امکان دارد اصلاً نگذارد اطلاق منعقد بشود.

مثلاً در بحث کذب آیا دروغ به همسر مطلق هست بله هست وعده بده و عمل نکن درسته و اطلاق دارد. اما وقتی با روایت سنی مواجه می شوید و ائمه (ع) هم جوری نمی گویند که مطلق باشد در این صورت مانع انعقاد مطلق می شود و قهراً مفسر هست و بنده هم گفتم جنبه ایضاحی دارد. تقیید متصل نیست چون تقیید متصل تهش تقیید هست بلکه مانع اطلاق می شود چون ما در اطلاق قائل به اطمینان هستیم نه ظن نوعی و اصلاً دیگر اطلاق منعقد نمی شود و البته فراتر هم هست.

و یک نظر این است که ائمه ما مسائل مسلم سنیها را یا بخش معتنابه سنیها را که سکوت می کردند این خودش امضا هست. لذا بعضیها می گویند ما می توانیم از روایات عامه استفاده کنیم در جایی که روایات ما ساکت هست و رد نکردند. در واقع سنت تقریری معصوم هست اگر این گونه باشد می توان استفاده کرد مگر نشود تقریر باشد. مثلاً مسئله مهمی هست اما کاری که سنیها انجام می دادند و امام رد نکرده این همان سنت تقریری است. لذا سنت تقریری فقط در شیعیه نیست بلکه روایات سنی هم سنت تقریر برای معصوم ایجاد می کند. اینها مطالبی هست که گفته شده است.